شرح حال استاد قریب بقلم خودش

تولد این‏جانب(عبد العظیم قریب)در شب پانزدهم رمضان المبارک بسال‏ 1296 هجری قمری در قریه گرکان از مضافات و توابع اراک اتفاق افتاد.پدرم‏ مرحوم میرزا علی سررشته‏دار از اهل قلم و فضل و کمال بوده و بسیاری از افراد خانواده‏ این‏جانب نیز فاضل و دانشمند بوده‏اند.مادرم در ایامی که بانوان و دوشیزگان ایران‏ کمتر بامور تحصیلی می‏پرداختند بآموختن زبان فارسی پرداخته بود و کارهای نوشتنی‏ و خواندنی خویش را خود انجام میداد و اشعار بسیاری محفوظ داشت.پدر این‏جانب در امور تربیت و تعلیم فرزندان خود اهتمام تمام داشت و بدین کار اهمیت بسیار میگذاشت‏ این‏جانب تحصیلات مقدماتی زبان فارسی و عربی را در زادگاه خود انجام دادم و در سال‏ 1311 بشهرستان طهران آمدم و بتکمیل تحصیل پرداختم.

نخست در سال 1317 هجری قمری بسمت معلمی بمدرسهء علمیه که یکی از بزرگترین و مهمترین آموزشگاه جدید بود داخل شدم و سپس بتدریج در مدرسهء نظام و مدرسه علوم سیاسی و مدرسه ایران و آلمان و دار الفنون و دار المعلمین و مؤسسه وعظ و خطابه‏ بانجام خدمات فرهنگی و تدریس اقدام نمودم و اکنون در دانشکده ادبیات و دانشسرای‏ عالی بامور تدریس اشتغال دارم و مدت تعلیم و تدریس این خدمتگزار فرهنگ در حدود پنجاه و هشت سال است.

آنچه از تألیفات و کتبی که باهتمام این‏جانب با حواشی و تعلیقات بطبع رسیده‏ و منتشر شده بیست مجلد است.

در خاتمه بدرج اشعاری که نگارنده در این اواخر سروده میپردازد:

کار است وسیله سعادت

یک روز بموسم بهاران‏ کبتی سوی باغ رفت شادان‏ ابر سیهی پدید گردید بارید بشدت و خروشید زنبور عسل ز جور باران‏ در شاخ درخت گشت پنهان

(1)-این شرح حال از مجموعه نفیس و خطی(ملت ایران)متعلق به آقای دکتر شهریار نقوی‏ نقل شده است.استاد قریب در فروردین‏ماه امسال جهان فانی را بدرود گفت خدایش بیامرزاد.

چون کرد در آن مکان درنگی‏ پروانهء کوچک قشنگی‏ پرواز کنان رسید آنجا بنشست و بیارمید آنجا زنبور ورا چو نزد خود دید با مهر تمام ازو بپرسید هرگاه که ایستاد باران‏ ز ینجا بکجا روی بگوهان‏ گفتا که درین هوای آزاد هر سوی پرم بخاطری شاد بنشینم بر گل قشنگی‏ لذت ببرم ز بوی و رنگی‏ بنگر که چه گفت کبت عاقل‏ شیرین سخنی که میبرد دل‏ هرگاه که ایستاد باران‏ خورشید نمود روی رخشان‏ من پیشهء خویش پیش گیرم‏ دنبالهء کار خویش گیرم‏ زیرا که ترقی است از کار از کار برند سود بسیار آنکو بره طلب برد رنج‏ ز ان رنج بدست آورد گنج‏ خواریست نصیب قوم کاهل‏ عزت گردد ز سعی حاصل‏ گر هوش و خرد ترا بود یار این پند نکو ز دست مگذار در کار باهتمام میکوش‏ وز طالع بدمنال و مخروش‏ بدبختی تو از آسمان نیست‏ در طالع بدترازیان نیست‏ بدبختی تو ز پسی تست‏ وز سستی و خودپرستی تست‏ با غفلت و کاهلی مشو یار با کار بساز و کام بردار کار است وسیلهء سعادت‏ سستی است که آورد شقاوت

(رباعی)

گر باخردی قصد می ناب مکن‏ خود را ز شراب مست و بی‏آب مکن‏ از باده مده مایه مردی بر باد بنیاد خرد خراب ازین آب مکن

جانا اگرت خیر دو عالم هوس است‏ نیکی کن اگر به نیکیت دسترس است‏ این بند ترا بس است اندر همه عمر در خانه اگر کس است یک حرف بس است